



حسین عیدی‌زاده

۱- «طریقت صلیب» «Stations of the Gross» یک فافگلبری است، از آن فیلم‌های کم‌سرودایی که خیلی راحت ممکن است در خیل فیلم‌های پرسرودا بعضا توخالی گم شود و دیده نشود. «طریقت صلیب» را دیتریش بروگمان، کارگردان ۳۸ ساله آلمانی کارگردانی کرده که خودش در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده. او فیلم‌نامه را به‌همراه خواهرش آنا نوشته که به‌عنوان بازیگر شهرت دارد. این کارگردان اهل مونیخ از سال ۲۰۰۴ وارد سینما شده، اولین فیلم بلندش را در سال ۲۰۰۶ به نام «هفت صحنه» ساخته که شباهت فرمی به «طریقت صلیب» دارد، فیلم مهم بعدی‌اش را در سال ۲۰۱۰ ساخته که «اگر می‌توانی فرار کن» نام دارد و سپس در سال ۲۰۱۲ فیلم «حرکت» را ساخت. این سه فیلم بلند هرچند موجب شدند بروگمان برای خودش نامی دست‌وپا کند و مسیر فیلم‌سازی خود را جدی‌تر دنبال کند و جوایزی را هم نصیبش کردند، اما باعث نشدند او در مجامع هنری به چهره‌ای شناخته‌شده بدل شود، بااین حال، «طریقت صلیب» به لطف جایزه بهترین فیلم‌نامه که در جشنواره فیلم برلین ۲۰۱۴ گرفت، می‌تواند تا حدودی وضعیت بروگمان جوان را در سینمای دنیا تثبیت یا حداقل او را به یک کارگردان کالت بدل کند. «طریقت صلیب» همان‌طور که از نامش پیداست، فیلمی با المان‌های مذهبی است و داستان ماریا (با بازی لنا او آکن) ۲۴ ساله است؛ یک دختر کاتولیک که پیرو فرقه خیالی سنت بل است؛ فرقه‌ای بسیار سخت‌گیر که حتی موسیقی باخ را هم نوعی انحراف از راه راست حساب می‌کند. ماریا که چند روزی را جشن تکلیفش مانده، تمام فکر و ذکرش ایثارکردن خود است تا شاید با این کار معجزه‌ای رخ دهد و برادرش که حرف نمی‌زند، زبان باز کند. فیلم در ۱۴ بخش، که هر بخش آن نام یکی از ۱۴ منزلگاه مسیح از زمان کشیده‌شده توسط رامبرانت و دیگری توسط فدر که سیزدهمین منزلگاه طریقت صلیب است و نابلهوهای که رافائل، سزنان، کاراواجو، میک‌آنژ و بسیاری دیگر کشیده‌اند، درواقع بخش عظیمی از گنجینه هنری دوران پس از رنسانس نقاشی غرب را شکل می‌دهند. به‌عبارتی دیگر، می‌توان گفت بخشی از ذهنیت آدم‌ها از مسیحیت با همین نقاشی‌ها شکل گرفته و بروگمان در مقام کارگردان با ذهن‌داشتن همین نکته ترجیح داده فرمی خاص برای فیلمش طراحی کند که یادآور نقاشی‌های مذهبی باشد. هر ۱۴ فصل فیلم یک نمای بلند بدون کات گرفته شده‌است و به جز سه حرکت دوربین بسیار جزئی، دوربین در تمامی مدت ۱۰۵ دقیقه‌ای فیلم ثابت است. بدین‌ترتیب

۲- مسیحیت در هنر نقاشی غربی تبلور خاصی دارد، بسیاریند نقاش‌هایی

که با الهام از قصص مسیحیت و به‌ویژه ماجرای تولد تا مرگ حضرت مسیح، نقاشی‌هایی کشیده‌اند. برخی از این تابلوها ازجمله «فردا از صلیب» یکی کشیده‌شده توسط رامبرانت و دیگری توسط روبن که سیزدهمین منزلگاه طریقت صلیب است و نابلهوهای که رافائل، سزنان، کاراواجو، میک‌آنژ و بسیاری دیگر کشیده‌اند، درواقع بخش عظیمی از گنجینه هنری دوران پس از رنسانس نقاشی غرب را شکل می‌دهند. به‌عبارتی دیگر، می‌توان گفت بخشی از ذهنیت آدم‌ها از مسیحیت با همین نقاشی‌ها شکل گرفته و بروگمان در مقام کارگردان با ذهن‌داشتن همین نکته ترجیح داده فرمی خاص برای فیلمش طراحی کند که یادآور نقاشی‌های مذهبی باشد. هر ۱۴ فصل فیلم یک نمای بلند بدون کات گرفته شده‌است و به جز سه حرکت دوربین بسیار جزئی، دوربین در تمامی مدت ۱۰۵ دقیقه‌ای فیلم ثابت است. بدین‌ترتیب فیلم توضیح می‌دهد.

ﻻ ایده فیلم از کجا آمد؟

«طریقت صلیب» ساخته دیتریش بروگمان، فیلمی سرراست درباره ایثار یک دختر نوجوان است؛ فیلمی که سادگی در قاب‌ها و داستانش موج می‌زند اما در پس این سادگی لایه‌های معنایی متعددی وجود دارد. «طریقت صلیب» را دیتریش بروگمان کارگردانی کرده و سال ۲۰۱۴ با این فیلم در جشنواره فیلم برلین حضور داشت و درنهایت هم خرس نقره‌ای این جشنواره را برای فیلم‌نامه «طریقت صلیب» به‌خانه برد. این فیلم‌ساز جوان آلمانی فیلم‌نامه را به‌همراه خواهرش آنا نوشته است. در مصاحبه زیر با فیلم یوفوریا، او بیشتر درباره این فیلم توضیح می‌دهد.

ﻻ بیشتر خدای انتقافى، من قبل از این فیلم هم معتقد و سخت‌گیر به کلیسا می‌رفتم و می‌توانم بگویم

این آدم‌ها را خیلی خوب می‌شناسم. از طرفی در چند سال گذشته، مذهب دوباره نقشی پررنگ در جامعه پیدا کرده است، همه دارند درباره آن صحبت می‌کنند و مثلا بنیادگراهای آمریکایی را داریم و از طرفی آدم‌هایی که به‌شدت مخالف این مسائل هستند مثل ریچارد داولکینز، یعنی همه‌جا بحث مذهب است، برای من مهم می‌گویم که خیلی اتفاقی این فیلم شکل گرفت، یک روز نشسته بودم و با خودم فکر می‌کردم در طریقت صلیب ما ۱۴ منزلگاه داریم، خوب، چرا فیلمی را براساس این منزلگاه‌ها طراحی نکنیم؟ یعنی شخصیت اصلی ما، مسیری که مسیح طی کرده، طی کند و طی آن به خاطر اعتقاداتش، رنج بکشد. این‌طوری بود که ایده فیلم شکل گرفت.

ﻻ بزرگ‌ترین چالش شما در گرفتن این ۱۴ نمای بلند چه بود؟

معلوم است که یک چالش بزرگ برای بازیگران بود که باید همه جملات‌شان را حفظ می‌کردند و راستش نسبت به یک فیلم معمولی حجم دیالوگ حفظ‌کردن در این فیلم بیشتر بود. از طرفی این شکل کار را بازیگران آزادی هم می‌داد، منظورم این است که راحت‌تر بودند چون با بازی در این صحنه‌های طولانی دیگر نیازی نبود که برای یک صحنه چند بار کار خود را تکرار کنند. از این نظر خیلی راحت بودند. چالش اصلی ما این بود که متن درستی بنویسیم، لحن درست را برایش پیدا کنیم چون نمی‌شد بعدا در موقع تدوین، این چیزها را درست کرد، چون صحنه‌ها در یک نمای بلند می‌گذرند، درواقع تدوینی وجود ندارد و اگر جایی از فیلم‌نامه بلندگ آن را نمی‌شود در تدوین درست کرد، یعنی فیلم‌نامه باید بسیار مناسب می‌بود و باید کاملا می‌دانستی که هر صحنه قرار است درباره چه چیزی باشد و چالش بعدی به‌نظرم دیالوگ‌ها بود، چالش اصلی بود اما به‌نظر کاری مفرح

«طریقت صلیب» خبر از شدت گرفتن افراط‌گرایی مسیحی می‌دهد

انجیل به روایت ماریا



«طریقت صلیب» ۱۴ تابلو از زندگی ماریای نوجوانی است که پیش از رسیدن به مرحله شک و در نوسان بین امیال انسانی (رفتن به مراسمی با اجرای گروه کر و موسیقی باخ) و سخت‌گیری‌های فرقه سنت پل (مادرش حرف‌زدن ماریا با هم‌کلاسی پسرش را انحراف از راه راست توصیف می‌کند)، تصمیم می‌گیرد خود را چون اسماعیل قربانی کند. مسیری که او در این طریقت پیش می‌گیرد، شاید بدون خوردن هیچ ضربه شلاق‌ی باشد و هیچ خبری هم از تاج خار نباشد، اما سخت و دشوار است؛ اصرار او بر امساک از غذاخوردن و همچنین تحمل سرزنش‌های مداوم مادرش و البته تحقیرشدنش در مدرسه، برای این دختر ۱۴ساله کار ساده‌ای نیست و برای همین است که وقتی ایثارش نتیجه می‌دهد، لیخند تلخی بر لبان حتی بی‌باورترین آدم‌ها می‌نشیند.

۳- کاترین ویتلی در مقاله‌ای در «سایت‌اند ساوند» خیلی دقیق لایه‌های مذهبی «طریقت صلیب» و فیلم‌های متعددی را که در چند سال اخیر با مضامین دینی در اروپا و آمریکای لاتین ساخته شده‌اند، بررسی کرده است. او در بخشی از مقاله‌اش با اشاره به اینکه این فیلم‌ها درواقع واکنشی به شرایط فعلی اجتماعی فرهنگی غرب و پیدایش افراط‌گرایان مسیحی است، می‌نویسد: «فیلم با زیرکی شرم‌سازی ما (مسیحیان) را از تعصبی که دارد در میان‌مان ریشه می‌دواند در صحنه جریوخت ماریا با هم‌کلاسی‌ها و معلمش در سالن ورزش تصویر می‌کند:… ماریا اصرار دارد آهنگی که با صدای روکست در حال پخش است و بچه‌ها با آن می‌دوند باید حذف شود چون «موسیقی شیطانی» است، با نیشخند هم‌کلاسی‌هایش مواجه می‌شود، ویتلی توضیح می‌دهد چطور مسیحیت درحالی‌که مدام دارد دیگر ادیان را متهم به افراط‌گرایی می‌کند، خودش دارد وارد این افراط‌گرایی می‌شود و درواقع فیلم‌هایی مثل «ایدا» پاول پاولیکفسکی، «لوردز» جسیکا هاوزر و

دیتریش بروگمان از «طریقت صلیب» می‌گوید

نماهای بلند را دوست دارم



هم بود، از نوشتن دیالوگ‌ها خیلی لذت بردم. این را هم بگویم که خود کار گرفتن فیلم برلیم خیلی مفید بود، چون در یک فیلم معمولی شما همیشه عجله و تأخیر دارید، چون باید نماها را طراحی کنید و بعد هر سکانس را به چند نما تقسیم کنید و این‌طوری کار را پیش ببرید، اما در این فیلم اصلا این مسئله مطرح نبود و همه چیز فرق می‌کرد.

ﻻ بیشترین تعداد برداشت مجدد شما برای یک صحنه چندتا بود؟ فکر کنم بیشترین برداشت مجدد ما ۲۰ بار بود. برای صحنه‌های دیگر ۱۵ برداشت هم داشتیم. برای صحنه‌های خیلی خیلی بلند نیازی به برداشت مجدد زیاد نبود چون راستش بعد از دو، سه برداشت، خسته می‌شدی و دیگر کار را ادامه نمی‌دادی. صحنه‌هایی که فقط دو بچه حضور دارند و با هم حرف می‌زنند و آدم بزرگ‌سالی نیست، دشوارتر بودند چون باید بیشتر روی آنها کار می‌کردیم، چون خودم باید از نظر فنی بیشتر با آنها کار می‌کردم، به آنها می‌گفتم کجا بایستند و چطور زمان‌بندی از دست‌شان در نرود، پس معلوم است که این صحنه‌ها نیاز به برداشت بیشتری داشتند. این را هم بگویم که فیلم‌برداری خودش مثل یک تمرین مدام است، بارها و بارها این کار را انجام می‌دهی و دوربین فیلم می‌گیرد و شما درواقع یک برداشت دارید اما این کار هم خودش می‌تواند یک تمرین باشد و هر برداشت گامی به سوی کمال باشد و بعد شما به نمای کامل و بی‌نقص می‌رسی، این نمای بی‌نقص تقریبا همیشه نتیجه آخرین برداشت است و خودتان هم متوجه این موضوع می‌شوید و دیگر نیازی به برداشت مجدد نمی‌بینید.

ﻻ دوربین در فیلم تنها دو بار حرکت می‌کند… درواقع سه بار حرکت دوربین داریم. دو بار دوربین

سینمای جهان

درباره فیلم «تعقیب می‌کند»

تشویش

«تعقیب می‌کند»، ساخته دیوید رابرت میچل، شاید در نگاه اول فیلمی تکراری به نظر برسد مثل بسیاری از فیلم‌های ترسناک نوجوانانه، اما اگر پایان‌بندی فیلم را کنار بگذاریم، این فیلم جمع‌وجور مستقل پیشنهادهایی می‌دهد که باعث می‌شود آن را به‌نسبت فیلم‌های ترسناک نوجوانانه دیگر جدی‌تر بگیریم. فیلم، داستانی بسیار ساده دارد؛ دلیلی ناشناخته باعث شده که پسرى جوان مدام زنى با لباس سفید را در تعقیب خود ببیند، او به این نتیجه می‌رسد نفرین شده و باید این نفرین را به کسی دیگر منتقل کند و برای همین با دختری به نام جی دوست می‌شود. جی به‌همراه چند نفر از دوستانش زندگی می‌کند و وقتی یک شب، خونین و ترسیده متفاوت او را تعقیب می‌کند، گاهی به شکل پسرپروچه، گاهی به شکل به‌دنبال جی است و هربار در هیبتی متفاوت او را تعقیب می‌کند، گاهی به شکل پسرپروچه، گاهی به شکل مردی که چشمانش از حدقه درآمده و گاهی به شکل زنی گریان. تا اینجا «تعقیب می‌کند» هیچ تفاوتی با فیلم‌های مشابه ندارد و راستش از تمامی کلیشه‌هایی که ژانر ترسناک نوجوانانه در اختیارش می‌گذارد هم بهره می‌برد، اما چیزی که این فیلم را متمایز می‌کند بیش از آنکه به متن فیلم برگردد، به کارگردانی دیوید رابرت میچل برمی‌گردد. او و فیلم‌بردارش، مایک گولاکیس، به‌عسد قاب عریض ۲:۳:۱۱ را برای فیلم انتخاب کرده‌اند و اصرار آنها بر گرفتن نماهای باز و قراردادن شخصیت‌های درخطر در گوشه تصویر یا مرکز و خالی‌گذاشتن فضای پیرامون آنها موجب شده، تنهایی این شخصیت‌ها و درخطربودنشان بیشتر احساس شود. فیلم با رنگ و لعابی که دارد یادآور فیلم‌های ترسناک تکنی‌کالر دهه ۱۹۵۰ مثل «خانه مومی» است،



تعقیب می‌کند

کارگردان: دیوید رابرت میچل
بازیگران: مایکا مونرو
کر گیل‌کراست
محصول ۲۰۱۴ آمریکا

اما یک ادای دین به ژانر وحشت نیست. فیلم درواقع استعاره‌ای از تشویش ذهنی دوران بلوغ است که در اینجا خودش را به شکل آدم‌هایی با لباس سفید نشان می‌دهد که شخصیت اصلی را رها نمی‌کند و تنها راه مقابله با این نفرین یا بهتر بگوئیم گذر از دوران بلوغ، روبه‌روشدن با آن و پذیرفتن پیچیدگی‌های بلوغ است. همین مضمون تشویش بلوغ این فیلم را از آثار مشابهش جدا و آن را به تجربه‌ای دیدنی تبدیل می‌کند، هرچند پایان‌بندی فیلم به سبک دیگر فیلم‌های این‌گونه موجب می‌شود تأثیر این لایه روان‌شناختی کم شود.

«تعقیب می‌کند» نشان می‌دهد که دیوید رابرت میچل کارگردانی است با هوش بصری بالا. نماهای این فیلم که به تجربه‌ای دیدنی تبدیل می‌کند، هرچند پایان‌بندی فیلم به سبک دیگر فیلم‌های این‌گونه موجب می‌شود تأثیر این لایه روان‌شناختی کم شود. «تعقیب می‌کند» نشان می‌دهد که دیوید رابرت میچل کارگردانی است با هوش بصری بالا. نماهای این فیلم که به تجربه‌ای دیدنی تبدیل می‌کند، هرچند پایان‌بندی فیلم به سبک دیگر فیلم‌های این‌گونه موجب می‌شود تأثیر این لایه روان‌شناختی کم شود. «تعقیب می‌کند» نشان می‌دهد که دیوید رابرت میچل کارگردانی است با هوش بصری بالا. نماهای این فیلم که به تجربه‌ای دیدنی تبدیل می‌کند، هرچند پایان‌بندی فیلم به سبک دیگر فیلم‌های این‌گونه موجب می‌شود تأثیر این لایه روان‌شناختی کم شود. «تعقیب می‌کند» نشان می‌دهد که دیوید رابرت میچل کارگردانی است با هوش بصری بالا. نماهای این فیلم که به تجربه‌ای دیدنی تبدیل می‌کند، هرچند پایان‌بندی فیلم به سبک دیگر فیلم‌های این‌گونه موجب می‌شود تأثیر این لایه روان‌شناختی کم شود.

خب، کاری بسیارسیاریا متفاوت است. احتمالا پروژه بعدی من یک کمدی باشد؛ درباره نونوازی‌ها در آلمان. می‌دانید یک خبری مدتی تیرت یک همه روزنامه‌های آلمان بود، البته خیلی بازخورد جهانی نداشت. می‌دانید کل قضیه شبیه یک کمدی فارس است و باید یکی آن را فیلم کند. یک جوهرایی ایده فیلم شبیه ایده فیلم «چهار شیر» است اما با دیدگاهی گسترده‌تر به موضوع می‌پردازیم. درواقع فیلم ما درباره یک تعداد نونوازی ابله نیست، درواقع ما می‌خواهیم بگوئیم ما یک ملت ابله داریم که نمی‌تواند با حضور نونوازی‌ها کنار بیاید. خیلی کار جسورانه‌ای است که یک کمدی تمام‌عیار درباره تمامی جنبه‌های جامعه آلمان بسازی. حالا سعی می‌کنیم ببینیم چه می‌شود.

نگاه

۹فیلم برتر سینما با موضوع زن و زندگی شهری

شهرزنان

در تاریخ سینما، فیلم‌سازهای مختلفی درباره تجربه زیستی زنان در شهرهای بزرگ فیلم ساخته‌اند و یکی از معروف‌ترین آنها «شهر بزرگ» (۱۹۶۳)، ساخته ساتیا جیت‌رای است و فهرستی که در ادامه می‌خوانید، به بهانه نمایش این فیلم در انستیتو فیلم برتانیای، توسط همین مؤسسه گردآوری شده است.

شهرنشینی مثل خود سینما یک پدیده مدرن است و از ابتدای تاریخ سینما شهرنشینی موضوع فیلم‌های بسیاری بوده و از «متروپلیس» تا «منهتن»، فیلم‌های مختلفی درباره زندگی شهری ساخته شدند. فهرست زیر اما بیش از آنکه درباره شهرنشینی باشد، درباره تجربه زندگی شهری از زاویه دید یک زن است.

۱. **وقتی زنی از پله‌ها بالا رفت/ میکیوناروسه/ ۱۹۶۰**

به عقیده بسیاری «وقتی زنی از پله‌ها بالا رفت» شاهکار میکیوناروسه ژاپنی است. فیلم شرایط بسیار دشوار زندگی یک زن تنها و مجرد را در توکیوی پس از جنگ جهانی دوم به تصویر می‌کشد. شخصیت اصلی فیلم کیکو نام دارد که محل کارش بالای پلکانی بسیار طولانی است و هر روز باید از آن بالا برود. بالا رفتن کیکو از پله‌ها درواقع وجهی استعاره‌ی دارد که هم بیانگر اراده اوست و هم مبارزه او با نااملایمات زندگی. شهری که ناروسه در این فیلم توصیف می‌کند، بی‌قانون است و زندگی در این شهر برای زنی جوان دشوار.

۲. **صبحانه در تیفانی/ بلیک‌ادواردز/ ۱۹۶۱**

معروف‌ترین صحنه «صبحانه در تیفانی»، شروع آن است: هالی گولایتلی از تاکسی پیاده می‌شود، بسیار آراسته است و گردنبند مروارید هم به گردن دارد و درحالی‌که صبحانه می‌خورد، به وپترین یکی از خاص‌ترین بوتیک‌های منهتن نگاه می‌کند. این فیلم، ادری هیپیون در نقش اصلی را ستاره کرد و یکی از بهترین تصاویر شهر نیویورک در سینماست. فیلم با اینکه ظاهری شاد دارد، اما درواقع روانیگر تلخی‌های زندگی زنی تنها در شهری است که ظاهری زیبا دارد اما آن قدرها زیبا نیست.

۳. **طعم عسل/ تونی ریچاردسن/ ۱۹۶۱**

ماجرای «طعم عسل» در یک شهر بزرگ یا یک پایتخت نمی‌گذرد. ماجرای فیلم در شهرستانی در سالفورد می‌گذرد. اهمیت این فیلم این است که موضوعاتی بسیار تلخ را که ناشی از شهری‌شدن است، از زاویه دید یک زن روایت می‌کند؛ موضوعاتی مثل فقر، نژادپرستی و بلوغ. قهرمان اصلی فیلم یک دختر ۱۷ساله است که فریب طواهر زندگی شهری را می‌خورد و عاقبت خوشی هم در انتظارش نیست. این فیلم سیاه‌وسفید یکی از بهترین کارهای ریچاردسن است.

۴. **کلونه ۷۵۵/ آنیس‌وارد/ ۱۹۶۲**

یکی از مهم‌ترین فیلم‌های موج‌نو فرانسه «کلونه ۵ تا ۷» است که زندگی کلونه را از ساعت پنج تا هفت دنبال می‌کند؛ فیلمی که تقریبا تماما در فضای شهری و مکان‌های واقعی رخ می‌دهد. کلونه خواننده جوانی است که در این دو ساعت دوستانش را می‌بیند، خرید می‌رود، تاکسی می‌گیرد و با سربازی برکنش از جنگ الجزایر دیدار می‌کند. این فیلم هستی‌گرایانه شاید بیش از هر فیلم دیگری از رابطه یک زن با شهر به‌دراختن به موضوعاتی مثل مرگ و زندگی بهره گرفته است.

۵. **گذران زندگی/ ژان-لوک گدار/ ۱۹۶۲**

برای موج‌نویی‌ها هیچ چیزی به اندازه زندگی شهری و زنان مهم نبود و گدار هم از این قاعده مستثنا نبود. «گذران زندگی» روایتی از زندگی نانا با بازی آنا کارینا در ۱۲ پرده است. نانا مثل بسیاری از دختران دیگر، خانواده‌اش را ترک کرده تا در شهر بازیگر شود، اما مسیری ترازیک پیش پایش قرار می‌گیرد. گدار در این فیلم، پارسی را تصویر می‌کند که ظاهری فریبنده دارد و درواقع اهمیت فیلم در تصویری است که از اضمحلال هم‌زمان نانا و پاریس ارائه می‌دهد.

۶. **بدولولا، بدو، تام‌تیکور/ ۱۹۹۸**

تزیل «بدو لولا، بدو» با ایده پسر دختر را نجات می‌دهد بازی می‌کند. داستان دختری را روایت می‌کند که در سه سناریو باید یک دختر جوان را در آلمان امروز تصویر می‌کند. سناریوهای او سه حالت ترازیک، واقع‌گرا و شاد دارند و بستگی دارد نگاه خودتان به دنیا چطور باشد که کدام سناریو را بیسنید.

۷. **۱۰/۰۷ عباس کیارستمی/ ۲۰۰۲**

«۱۰» عباس کیارستمی داستان زنی است که تقریبا تمام روز را پشت فرمان یک ماشین می‌گذراند و در طول روز باید با پسر کوچکش جریوخت کند، عروسی را سوار کند تا به مقصد برساند، با زنی بی‌خانمان روبه‌رو شود و همگی این روایرویی‌ها را دوربینی ضبط می‌کند که روی داشبورد ماشین قرار دارد. «۱۰» درواقع شامل ۱۰ مکالمه تقریبا بداهه است و تصویری بسیار جذاب و دقیق از شرایط زندگی زنان در تهران معاصر را تصویر می‌کند.

۸. **رویا‌های یک زندگی/ کارول مورلی/ ۲۰۱۱**

سال ۲۰۰۳ جویس وینست، در تخت‌خوابش در شمال لندن فوت کرد. جسد او تا سه‌سال بعد پیدا نشد، هیچ‌کس حتی اقوام او هم در این سه سال متوجه مرگ او نشدند. وقتی جسد جویس پیدا شد، هنوز کادوهای کریسمس دوروبرش بود و تلویزیون هم روشن بود. مورلی در «رویا‌های یک زندگی» سعی می‌کند به درکی از این رخداد تلخ برسد. فیلم او ترکیبی از مصاحبه و تصاویر بازسازی‌شده است. فیلم بسیار احساسی و عمیق است و وقتی آن را ببینید، متوجه رابطه زندگی شهری با داستان تلخش می‌شوید.

۹. **فرانسس‌ها/ تو/ یومیکا/ ۲۰۱۲**

فیلمی سیاه‌وسفید که یادآور فیلم‌های موج‌نو فرانسه است و در نیویورک امروزی می‌گذرد و ماجرای دختری جوان است که متوجه می‌شود هم‌اتاقی‌اش تصمیم گرفته به آپارتمانی دیگر برود. فرانسسس احساس می‌کند در دنیا بی‌کس‌وکار شده. درواقع «فرانسس‌ها» داستان دختری ۲۷ ساله است که به کشفی جدید از هستی خود در شهری شلوغ و بزرگ می‌رسد. فیلم، تصویری تلخ از شهر ارائه می‌دهد؛ مکانی که جز تنهایی و گذرآودن همه چیز نتیجه دیگری ندارد.